

علل انحطاط مسلمانان از منظر علی شریعتی

سیدمحسن ملاباشی^۱، فائزه کمالی^۲

چکیده

بروز مسائل گوناگون اجتماعی و فرهنگی در ایران اسلامی در دهه ها و سده های متمادی، موجب شده است اندیشمندان بسیاری از منظرهای گوناگون نظری و با چهارچوب های علمی متفاوتی به توصیف و تحلیل و تبیین این مسئله بنیادین و پردامنه بپردازند و راهکارهای مختلفی برای بهبود وضعیت ارائه دهند. علی شریعتی از جمله اندیشمندانی است که به تحلیل این مسئله از زاویه انحطاط مسلمانان پرداخته است؛ زیرا رویکرد او به دین اسلام متأثر از تحصیلات جامعه شناسی و تاریخی اوست. شریعتی در پاسخ به این پرسش بنیادین که علت انحطاط مسلمانان چه بوده است، ابتدا فاصله گرفتن از اسلام راستین را مطرح می کند و سپس به علل انحراف از آن و نقش آن در انحطاط مسلمانان می پردازد و در نهایت، راهکارهایی برای بازگشت به اسلام راستین به دست می دهد. به نظر او از میان علل و عوامل گوناگونی که به انحراف از اسلام راستین منجر شده اند، تغییر ایدئولوژی اسلام اصلی ترین و بنیادی ترین علت است و در نتیجه، بازگشت به ایدئولوژی اسلام گره گشای راهکار به حساب می آید و مسئولیت اصلی آن نیز بر عهده روشنفکران است. روش این پژوهش مطالعه کتابخانه ای است که هدف آن عبارت است از صورت بندی نظام مند اندیشه شریعتی درباره چیستی اسلام و علل انحطاط مسلمانان و راهکارهایی برای احیای آن.

کلیدواژه ها: انحطاط مسلمانان، تمدن اسلامی، اسلام راستین، ایدئولوژی.

^۱ . عضو هیئت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول). رایانامه: mohsen.mollabashi@yahoo.com

^۲ . کارشناس ارشد جامعه شناسی دانشگاه گیلان.

بیان مسئله

اسلام با توجه به عمق و جامعیت آموزه‌هایش توانست به سرعت جوامع و فرهنگ‌ها و سرزمین‌های گوناگون را درنوردد و حیات فردی و اجتماعی مسلمانان را دچار تحولی بنیادین سازد. مسلمانان از جمله ایرانیان، پس از پذیرش اسلام، در زمینه‌های گوناگون حیات اجتماعی دستاوردهای بزرگی به ارمغان آوردند و توانستند به برترین یا دست‌کم یکی از برترین‌های جوامع و تمدن‌های جهان تبدیل شوند؛ زیرا در زمینه‌های گوناگون زیست اجتماعی به دستاوردهای چشمگیری دست یافتند. مواجهه فعال با دستاوردهای علمی جوامع و تمدن‌های دیگر، تولید علم در عرصه‌های گوناگون علوم عقلی و تجربی، گسترش سرزمینی و جغرافیایی و تبدیل شدن به بزرگ‌ترین یا یکی از بزرگ‌ترین حکومت‌های جهان، ایجاد سبکی جدید و یگانه در شهرسازی و معماری فقط گوشه‌هایی از این تمدن‌زایی مسلمانان به حساب می‌آید که ایرانیان نقش پُررنگی در این تمدن‌سازی مسلمانان ایفا کردند.

آفتاب تمدن مسلمان از جمله ایرانیان بالاخره همچون هر تمدن دیگری رو به افول نهاد و این مسئله به مهم‌ترین معضل علمی و البته انضمامی جهان اسلام تبدیل شد؛ زیرا عملاً همه جوانب زندگی فردی و اجتماعی آن‌ها را در بر می‌گرفت. زمانی این موضوع بیشتر رخ نمود که اروپا پس از قرن شانزدهم میلادی به مرور توانست تمدن خود را احیا کند و ارتباطات خود با جهان را افزایش دهد و تلاش کند بر دیگر کشورها و فرهنگ‌ها و تمدن‌ها چیره شود. در این مواجهه سخت، مسلمانان بیش از پیش به عقب‌ماندگی‌های خود پی بردند و البته تمدن غرب هم بر عقب‌ماندگی دیگر جوامع دامن می‌زد و می‌کوشید دیگر جوامع، از جمله مسلمانان و ایرانیان، راه پیشرفت را در پیش نگیرند. طبیعی است فهم این مسئله که عملاً برابر با علل عقب‌ماندگی یا توسعه‌نیافتگی مسلمانان از جمله ایرانیان است، مسئله اصلی مسلمانان و ایرانیان باشد؛ زیرا برای رهاشدن از وضعی که به آن گرفتار شده بودند، باید راه‌حلی می‌یافتند. این موضوع هنوز هم یکی از مسائل اولویت‌دار نظری و عملی مهم ایرانیان به حساب می‌آید و برای حل آن، هم به بیان پاسخ‌های جدید نیاز است و هم به بازخوانی و عمق‌بخشیدن به دیدگاه‌ها و نظریه‌هایی که پیش از این مطرح شده‌اند؛ زیرا هر کدام می‌توانند گامی هرچند کوچک برای کاستن از این مسئله بردارند. در این پژوهش هم در پی بازخوانی دیدگاه شریعتی به عنوان یکی از اثرگذارترین اندیشمندان معاصر ایران هستیم که همواره حل این مسئله یکی از اولویت‌های اصلی پروژه فکری‌اش بود. بنابراین، هدف بنیادین این پژوهش، صورت‌بندی نظریه شریعتی درباره علل و راهکارهای انحطاط مسلمانان است و می‌کوشیم به این پرسش بنیادین پاسخ دهیم که چه علل و عواملی باعث شد مسلمانان از دوران اوج تمدنی به انحطاط تمدنی دچار شوند و راهکارهای برون‌رفت از این وضعیت چیست؟

پیشینه پژوهش

پژوهش های بسیاری با موضوعات علل و پیامدها و راهکارهای انحطاط مسلمانان یا انحطاط تمدن اسلامی در قالب مقاله علمی پژوهشی و پایان نامه و رساله ی و کتاب به چشم می خورد که از دایره پیشینه این پژوهش خارج است. در این پیشینه لازم است به مقالات علمی پژوهشی که به موضوع انحطاط مسلمانان یا ایرانیان از منظر شریعتی پرداخته اند، نگاهی بیندازیم و تفاوت این مقاله را با آن ها آشکار سازیم تا بایستگی انجام این پژوهش آشکار شود. نخستین مقاله، «علت شناسی انحطاط و عقب ماندگی ایرانیان و مسلمانان از دیدگاه علی شریعتی» است که سال ۱۳۸۲، یعنی بیش از ۲۰ سال پیش منتشر شده است و طبیعتاً با مقاله های علمی پژوهشی امروز در ساختار و رویکرد و... فاصله معناداری دارد؛ برای نمونه فاقد چکیده و به نتیجه گیری در چند خط بسنده شده است که هر دو بخش امروزه از مهم ترین بخش های هر پژوهش علمی پژوهشی به حساب می آیند.

نویسنده در این پژوهش پس از بررسی مفصل زندگی و زمینه اجتماعی شریعتی که حدود ۲۰ درصد از حجم مقاله را به خود اختصاص می دهد و از ساختار پژوهش های علمی پژوهشی امروزی به دور است، بالاخره وارد اندیشه او می شود و در مقام بیان علل انحطاط مسلمانان فقط چهار عامل را بررسی می کند: «تقدم فرهنگ بر ایدئولوژی»، «مرگ اجتهاد و تقدم فرهنگ بر ایدئولوژی»، «متد غلط اندیشه علمی، درد یونان زدگی فرهنگ اسلامی» و «هند زدگی؛ تصوف زدگی و آخرت گرایی افراطی». افزون بر نقدهایی که پیش از این درباره این مقاله از نظر گذرانیدیم، به چند نکته دیگر نیز می توان اشاره کرد؛ برای نمونه، این پژوهش هیچ اشاره ای به مبانی فکری شریعتی، یعنی زمینه و بستری که این آسیب شناسی از آن برخاسته، نکرده است و مخاطب به درستی در نمی یابد شریعتی چگونه به این جمع بندی درباره علل انحطاط دست یافته است. همچنین راهکار شریعتی برای برون رفت از این وضعیت را هم بر نمی رسد که باعث می شود نویسنده در چند خط نتیجه گیری مقاله چنین جمع بندی کند که شریعتی در این زمینه صاحب نظریه ای نیست و این دقیقاً در تضاد با نگاه حاکم بر این پژوهش است.

دومین مقاله ای که در اینجا بر می رسیم، «بررسی علل انحطاط و عقب ماندگی جامعه ایران: مطالعه تطبیقی آرای علی شریعتی و عبدالکریم سروش» است. طبیعی است واکاوی موضوعی با این گستردگی آن هم از دیدگاه دو اندیشمند در قالب تنگ مقاله ای علمی پژوهشی، پیامدی جز تقلیل و فروکاستن اندیشه های هر دو اندیشمند ندارد و این مقاله هم از این آسیب به دور نبوده و به کلیاتی از اندیشه هر دو اندیشمند بسنده کرده است و عملاً تا حد زیادی از کلیدواژه های دو اندیشمند فاصله گرفته و کوشیده است تا ایده هایشان را در قالب اصطلاحاتی نزدیک به هم جای دهد که برای پژوهشی که در صدد است به صورت تخصصی و متمرکز اندیشه های یک اندیشمند را واکاود و فهم عمیق تری از آرای او را برای مخاطبان ممکن سازد، نقض غرض به حساب می آید.

وجه تمایز این پژوهش ابتدا تمرکز کامل بر اندیشه شریعتی و پس از آن، بسنده نکردن به علل انحطاط مسلمانان از منظر اوست؛ زیرا بر این باوریم که باید به صورت یک مجموعه و منظومه به اندیشه هر اندیشمندی نگریست. به همین دلیل، در گام نخست، از روش مواجهه او در فهم اسلام می‌آغازیم و در گام دوم فهم و توصیف او از اسلام را از نظر می‌گذاریم و در گام سوم، علل و عوامل مدنظر او برای انحطاط را کامل تر و دقیق تر از پژوهش های دیگر برمی‌رسیم و در گام چهارم راهکاری که او برای برون رفت از این وضعیت پیشنهاد می‌دهد، وامی‌کاوییم. شاید گام نخست و دوم در یک نگاه، کمی دور از مسئله پژوهش به نظر برسد، به همین دلیل، بد نیست در اینجا توضیح کوتاهی درباره بایستگی پرداختن به این دو بیان کنیم. در مقام فهم و صورت‌بندی نظریه اندیشمندانی که آموزه های اسلام یا فهم نادرست از آموزه های اسلام را علل انحطاط مسلمانان دانسته‌اند، ابتدا باید نظر آن‌ها درباره چیستی اسلام و فهم درست از آن و همچنین روش آن‌ها در دست‌یافتن به این فهم درست را به‌خوبی دریابیم. در اینجا با توجه به صورت‌بندی شریعتی از علل انحطاط مسلمانان که عامل اسلام و فهم درست از آن نقش پررنگی را ایفا می‌کند، بایسته است تا حدی که فضای این پژوهش اجازه می‌دهد، به این موضوع بپردازیم تا در ادامه، نظریه او برایمان معنادارتر و روشن شود. این مجموعه در هیچ کدام از پژوهش های دیگر به چشم نمی‌خورد و امیدواریم گام جدیدی در فهم اندیشه های شریعتی به حساب آید.

روش شناخت اسلام

یکی از دلایل اصلی طرح پاسخ های گوناگون به پرسشی واحد یا تعاریف مختلف از پدیده ای عینی یا مفهومی نظری، روش های متفاوت تحقیق برای پاسخ دادن به آن پرسش یا توصیف کردن آن پدیده یا تعریف کردن آن مفهوم است. دین پدیده ای پیچیده با ابعاد گوناگون است که دانشمندان شاخه های مختلف علوم انسانی به آن پرداخته‌اند و امروزه بررسی آن از حوزه پژوهش عالمان دین خارج شده است و اندیشمندان و پژوهشگران بسیاری در رشته های جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، تاریخ، اقتصاد، سیاست و ادبیات آن را برمی‌رسند. زاویه نگاه تحلیل گر به دین، تعیین کننده ترین عامل در محتوای پاسخ او به پرسش چیستی دین به حساب می‌آید. شریعتی را می‌توان از اندیشمندانی برشمرد که تفاوت روش و رویکردش در بررسی دین باعث تمایز وی از دین پژوهان معاصرش شده است. از نظر شریعتی، اسلام دینی نیست که فقط بر احساس عرفانی در رابطه فردی انسان با خدا متکی باشد؛ بلکه این فقط یک بُعد از ابعاد اسلام است که برای شناخت آن باید از فلسفه بهره برد. بُعد دیگر اسلام زندگی روزمره است. برای شناخت این جنبه اسلام باید از روش های موجود در علوم انسانی استفاده کرد. اسلام دینی تمدن ساز و جامعه ساز است و برای شناخت این جنبه اسلام که در تکالیف اجتماعی متبلور شده، باید از دریچه تاریخ و جامعه‌شناسی به اسلام نگریست (شریعتی، ۱۳۷۰: ۵۶).

برای شناخت دقیق و درست اسلام دو راه وجود دارد: ۱. مطالعه تاریخ اسلام، یعنی بررسی شرح دگرگونی‌هایی که از آغاز بعثت تا به امروز بر اسلام و مسلمانان گذشته است؛ ۲. مطالعه قرآن به عنوان مجموعه اندیشه‌های شخصیتی به نام اسلام (شریعتی، ۱۳۷۰: ۵۹). بر این اساس، احادیث که یکی از مراجع بنیادین اندیشه شیعیان به حساب آید، در نظر او جایگاه چندانی ندارند. همچنین، شریعتی نمونه‌ای آرمانی از اسلام و ایدئولوژی اسلام در نظر آورده و در پی مقایسه وضعیت موجود با نمونه آرمانی است.

بسیاری از اندیشمندان درباره جنبه‌های گوناگون دین، نظریه‌پردازی کرده‌اند؛ اما ویژگی برجسته رویکرد شریعتی تخصص او در رشته‌های گوناگون علوم انسانی است. یکی از بازوهای شریعتی در تحلیل، آشنایی او با تاریخ، به‌ویژه تاریخ ادیان است. از نظر او درک مسیری که اسلام در طول قرن‌ها پیموده و فرازونشیب‌هایی که با آن روبه‌رو شده است، بدون مطالعه تاریخ ممکن نیست. تاریخ، تصحیح‌کننده و بیدارکننده و رسواکننده بسیاری از چهره‌هایی است که در جهل مردم درخسیده‌اند و آبرودهنده به بسیاری از حقایق است که در تاریکی نادانی خلق، فراموش شده‌اند. بدون تاریخ، چرایی و چیستی بسیاری از رسوم و افکار و اهردهای محدود به زمانی خاص، پنهان می‌ماند و ممکن است راهبرد دوره‌ای خاص به عقیده راسخ و همیشگی مردم تبدیل شود؛ برای نمونه، در روزگاری که شیعه در اقلیت بود، تقیه، راهبرد شیعیان برای مبارزه به حساب می‌آمد؛ اما با گذر زمان و حتی در زمانی که شیعیان در اکثریت بودند، تقیه به نوعی عادت و اصل تبدیل و مبارزه بی‌معنا شد. چنین کژاندیشی‌ها و کژرفتاری‌هایی را فقط به وسیله تاریخ می‌توان آشکار و اصلاح کرد؛ اما متأسفانه، بی‌توجهی به تاریخ در میان عالمان دین و توده مردم به حدی است که در بسیاری از موقعیت‌ها و زمینه‌ها حقیقت پنهان می‌ماند و جهل گسترش می‌یابد. بی‌توجهی به تاریخ در بین عموم مردم، پیامد ناگوار دیگری هم دارد: تاریخ در جهان‌بینی مردم روزبه‌روز کوچک‌تر می‌شود. عموم مسلمانان نه تنها از تاریخ پیش از اسلام چندان آگاه نیستند، بلکه تاریخ اسلام برای آن‌ها به جای بعثت پیامبر اسلام (ص) از عاشورا آغاز می‌شود. این بی‌توجهی به تاریخ، پیامدی جز انقطاع تاریخی ندارد و شریعتی آن را یکی از علل انحراف آموزه‌های اسلام و انحطاط مسلمانان می‌داند (شریعتی، ۱۳۶۲: ۲۵).

شریعتی درباره رویکردش به قرآن نیز چنین می‌گوید: «چون رشته تحصیلی من جامعه‌شناسی مذهبی بوده و تناسبی با کارم داشته است، کوشش کرده‌ام که یک نوع جامعه‌شناسی مذهبی بر مبنای اسلام و با اصطلاحات استنباط‌شده و اقتباس‌شده از متن قرآن و کتب اسلامی تدوین کنم» (شریعتی، ۱۳۷۰: ۷۱). بر اساس این رویکرد، از نظر او رسالت اصلی قرآن، انسان‌سازی و جامعه‌سازی است. از نظر شریعتی قرآن به عنوان سند گویای چیستی اسلام، به یک معنا، کتابی تاریخی است که دگرگونی‌های انسان و جامعه در طول تاریخ را شرح می‌دهد. رسالت اصلی قرآن که آموزش حکمت و آگاه کردن انسان است، بر تاریخ شخصیت‌ها و سرنوشت‌ها و قانون‌های جبری نظام اجتماعی بنا نهاده شده است. پیش از

اسلام، تاریخ برای اعراب، همان تعریف و تمجید از سران قبایل در قالب شعر بود؛ اما پس از کشورگشایی های مسلمانان و آشنایی آن ها با فرهنگ های گوناگون و ایجاد حس کنجکاوی در آن ها و آشنایی با خدای نامه های پهلوی و علاقه مند شدن به دانستن سیره پیامبر، تاریخ اهمیت بیشتری یافت (زرین کوب، ۱۳۴۸: ۸۴)؛ اما همچنان با تاریخ قرآن متفاوت بود. در قرآن قوانین جبری اجتماعی که شریعتی آن را «سنت» می نامد، در قالب داستان ها و سرنوشت ها بیان شده است. در قرآن، تاریخ منحصر به پادشاهان نیست؛ بلکه رویکرد قرآن به تاریخ، مردم گرایانه است و همین رویکرد موجب اهمیت یافتن افرادی مانند ابوذر و بلال و سلمان در تاریخ اسلام شد (شریعتی، ۱۳۶۲: ۱۴). از نظر شریعتی افزون بر تاریخ که مهم ترین نمود علوم انسانی در قرآن است، علوم دیگری، همچون جامعه شناسی نیز در قرآن به چشم می خورد. یکی از ابتکارهای قرآن در این زمینه، استفاده از واژه «ناس» است. ناس معنی مفرد ندارد و به کل افراد جامعه اطلاق می شود. به طور خلاصه، چهار عامل شخصیت، تصادف، سنت و ناس در سرنوشت جوامع مؤثرند؛ اما از نظر اسلام ناس و سنت مهم تر از دو عامل دیگرند؛ زیرا ناس اراده مردم است و سنت، قوانین علمی موجود در جامعه (شریعتی، ۱۳۷۰: ۸۳).

اسلام شناسی

مکتب دربردارنده هفت بخش است: جهان بینی، انسان شناسی، فلسفه تاریخ، جامعه شناسی، ایدئولوژی، جامعه آرمانی و انسان ایدئال. جهان بینی زیربناست و انسان شناسی و فلسفه تاریخ و ایدئولوژی بر اساس جهان بینی شکل می گیرند و زمینه های شکل گیری جامعه آرمانی و انسان ایدئال را فراهم می سازند. جهان بینی اسلام توحید است و توحید فقط به معنای وحدانیت خدا نیست؛ بلکه به معنای تلقی همه جهان به صورت کل واحد است. نه به صورت تقسیم آن به دنیا و آخرت، طبیعت و ماورای طبیعت، ماده و معنی و نیز روح و جسم (شریعتی، ۱۳۵۸: ۲۹).

توحید در مکتب اسلام چهار وجهه دارد: ۱. نگرش به جهان؛ ۲. زیربنای اجتماعی و طبقاتی؛ ۳. بینش و فلسفه تاریخی؛ ۴. زیربنای اخلاق و مسئله ارزش ها. در وجهه اول، جهان بینی توحیدی در برابر سایر جهان بینی ها قرار می گیرد؛ مانند جهان بینی ماتریالیستی، ناتورالیستی، نیهیلیسم، شکاکیت و جهان بینی مبتنی بر شرک. در وجهه دوم برخلاف تفکر مارکسیستی که اقتصاد را زیربنای ایدئولوژی می داند، زیربنا جهان بینی است. جهان بینی توحیدی تضاد و تفرقه را نه تنها در عالم، بلکه در اجتماع نیز نمی پذیرد؛ بنابراین، اختلاف و تضاد طبقاتی و برتری نژادی در جهان بینی توحیدی بی معناست. جهان بینی توحیدی بینشی به انسان می دهد که فقط از یک نفر فرمان برد و دل از همه طمع ها ببرد و با رهایی از همه بندها خود را تسلیم خدا کند. در مقابل نیز جهان بینی شرک قرار دارد. در جامعه ای که خدایان سلسله مراتب دارند، طبقه های اجتماعی نیز بر اساس سلسله مراتب خدایان دسته بندی می شوند و تضادهای طبقاتی، طبیعی تلقی می شود. در وجهه سوم، توحید تاریخی مسیری برای دیدن و ارزیابی و قضاوت تاریخ در اختیار می گذارد و بر این مبنا باید مسیر تاریخ و

سرگذشت انسان را قضاوت و آینده را پیش بینی کرد. در وجهه چهارم، توحید اخلاقی برای انسان تکیه گاهی محکم می سازد که او را از هر ضعف و تسلیمی آزاد می کند. همچنین، توحید ارزشی برای هدایت انسان در مسیر شدن، ارزش هایی عرضه می کند و او را از مسخ شدن یا به تعبیر شریعتی، «الینه شدن» آزاد می سازد (شریعتی، ۱۳۷۵: ۱۳۹). حال که هر مکتبی با توجه به جهان بینی اش، یعنی شرک یا توحید، پاسخ های متفاوتی به چیستی انسان و تاریخ و جامعه می دهد، باید دید از دیدگاه شریعتی پاسخ اسلام به این پرسش ها چیست و نمود توحید اجتماعی و تاریخی و انسانی در اسلام چگونه است.

از نظر شریعتی تاریخ، علم شناخت چگونگی «شدن» انسان و علل و عوامل تغییر و تحول جامعه است (شریعتی، ۱۳۷۰: ۷۷). تاریخ، جریان پیوسته یگانه ای است که از آغاز زندگی بشر بر اساس قانون جبر علی، یعنی قانون علت و معلول حرکت کرده، رشد می کند، مراحل گوناگون جبری را می پیماید و از نقطه های معینی که می توان پیش بینی کرد، می گذرد و به سرمنزلی می رسد که می توان بر اساس قوانین حرکت تاریخ از پیش تعیین کرد. پاسخ شریعتی به چیستی فلسفه تاریخ اسلام برگرفته از داستان هایبیل و قابیل است. تاریخ از نبرد این دو برادر آغاز شد؛ زیرا هایبیل نماینده عصر دامداری و دوره اشتراک اولیه پیش از مالکیت بود و قابیل نماینده نظام کشاورزی و مالکیت انحصاری یا فردی. این انتساب ناشی از هدیه هایی است که این دو برادر برای قربانی به خدا تقدیم می کردند. هایبیل شتری سرخ مو و قابیل دسته ای گندم پوسیده به خداوند هدیه داد. اولی نماینده کمون اولیه و اقتصاد اشتراکی دامداری و دومی نماینده جامعه کشاورزی و انحصار ابزار تولید و نظام ارباب رعیتی بود (شریعتی، ۱۳۷۵: ۵۱). تاریخ از نبرد میان این دو طبقه آغاز شد. قابیل برادرش را کُشت و طبقه قابیل در طول تاریخ، قدرت را در دست گرفت و هایبیل ها را به قتل رساند.

از نظر شریعتی سه اصل فلسفه تاریخ و جامعه شناسی و انسان شناسی شاخه هایی منشعب از جهان بینی و پایه های ایدئولوژی اند. ایدئولوژی «بینش و آگاهی ویژه ای است که انسان به خود، جایگاه طبقاتی، پایگاه اجتماعی، وضع ملی، تأثیر جهانی و تاریخ خود و گروه اجتماعی که به آن وابسته است، دارد و آن را توجیه می کند و بر اساس آن، مسئولیت ها و راه حل ها و جهت ها و آرمان های خاص پیدا می کند و در نتیجه، به اخلاق، رفتار و سیستم ارزش های ویژه ای باورمند می شود. ایدئولوژی همه ابعاد حیات بشری را تفسیر می کند و به چگونه ای، چه می کنی و چه باید کرد، پاسخ می دهد» (شریعتی، ۱۳۷۵: ۲۸). بنابراین، ایدئولوژی سه مرحله دارد: ۱. نوع تلقی از جهان؛ ۲. نوع ارزیابی از پیرامون و اجتماع؛ ۳. نقد و ارائه راه حل. اما ایدئولوژی اسلام چیست و اسلام چه راهکاری برای حل مسائل اجتماعی در اختیار ما می گذارد؟ برای پاسخ دادن به این پرسش ها باید شناختی تحلیلی و مقایسه ای از پنج اصل اسلام به دست آوریم: ۱. الله؛ ۲. قرآن؛ ۳. حضرت محمد (ص)؛ ۴. صحابه نمونه؛ ۵. مدینه (شریعتی، ۱۳۷۵: ۷۱).

عناصر اسلام

اصول مکتب از دیدگاه شریعتی، پاسخ به پرسش های بنیادینی است که هر مکتبی باید به آن ها پاسخ دهد. این اصول عبارت اند از: جهان بینی، انسان شناسی، فلسفه تاریخ، جامعه شناسی، ایدئولوژی، انسان ایدئال و جامعه ایدئال. این اصول در ادیان، تعیین کننده چهار اصل دیگر هم هستند که از نظر شریعتی برای شناخت ایدئولوژی هر دینی باید به آن ها توجه کرد: ۱. خدا یا معبود؛ ۲. کتاب؛ ۳. پیامبر؛ ۴. افراد تربیت یافته آن مکتب. برای نمونه، به منظور شناخت دین یهود به ترتیب باید یهود، حضرت موسی (ع)، تورات و هارون را بشناسیم و برای شناخت اسلام باید به درستی الله، حضرت محمد (ص)، قرآن و اصحاب برجسته، مانند ابوذر و سلمان و حضرت علی (ع) را درک کنیم.

۱. خدا یا معبود: الله یعنی یکتایی معبود و خالق، یعنی وحدانیت بین همه عالم و هماهنگی میان خدا و انسان و طبیعت. الله تجلی جهان بینی توحیدی و به معنی تسلیم در برابر قدرتی یگانه و ستیز با قدرت های دیگر است. اعتقاد به یکتایی خدا و تسلیم در برابر او ترس و جهل و نفع را از بین می برد و شجاعت و آگاهی را به جای آن ها می نشاند. در اسلام رابطه بنده و الله بی واسطه است و واسطه گری در این ارتباط، بسیار مذموم است.

۲. کتاب: قرآن کتابی است برای هدایت و انسان سازی و به همین دلیل شریعتی بر جنبه علوم انسانی آن بسیار تأکید می کند. این کتاب آسمانی در طول تاریخ از انحراف در امان مانده؛ اما دچار آسیب های فراوانی شده است. یکی از این آسیب ها دوری مردم از قرآن و منزوی شدن آن است. قرآن کتابی است برای مردم و آموختن شیوه درست زندگی به آن ها؛ اما برخی از علما، تفسیر قرآن را از اختیارات خود دانسته و مردم را از تفکر در قرآن ترسانده اند. آسیب دیگر، تفسیر به رأی است در مقابل تفسیر به عقل. مذاهب اسلام و حتی گروه های اسلام ستیز برای فهم واقعیت اسلام به قرآن مراجعه نمی کنند؛ بلکه هدف آن ها تأییدیه گرفتن از قرآن برای اعتقادشان است و قرآن که راهی است برای تکامل، به راهی برای اثبات خود و قدرت طلبی تبدیل شده است (شریعتی، ۱۳۷۵: ۲۳).

۳. پیامبر: در اسلام شخصیت پیامبر نقشی سازنده را در تغییر و تحول و جهش تمدن اسلام ایفا کرده است. پیامبر اسلام پیش از بعثت از نعمتی بزرگ برخوردار بود که زمینه برگزیده شدن او را فراهم آورد. هر فردی در فرایند جامعه پذیری از اطرافیان، به ویژه پدر و مادرش، به شدت تأثیر می پذیرد. این تأثیر پذیری موجب می شود اندیشه فرد ناب و خالص نباشد و به مسیری که اطرافیان جهت می دهند، سوق پیدا کند. حضرت محمد (ص) با ازدست دادن پدر و مادرش در کودکی، به ظاهر نعمتی بزرگ را از دست داد و ضربه ای جبران ناپذیر متحمل شد؛ اما نعمت بزرگ تری به دست آورد که با زندگی در بیابان و دوری از شهر این موهبت تکمیل شد؛ بنابراین در دوران شکل گیری تفکر و شخصیت، وجودی خالص و زلال یافت که اگر زندگی اش به گونه دیگری بود از آن محروم بود (شریعتی، ۱۳۷۰: ۱۰۰).

۴. افراد تربیت یافته: پس از پیامبر شخصیت های برجسته تربیت شده در مکتب اسلام مُعرف این دین اند. از نظر شریعتی حضرت علی (ع) و ابوذر برجسته ترین افراد در این زمینه بودند؛ زیرا آن ها هنگامی به اسلام روی آوردند که از هرگونه اندیشه دیگر و تأثیر ادیان و آیین های زمان خود دور بوده و به همین دلیل باید این افراد را تجلی اسلام ناب دانست. ابوذر و حلاج و ابوعلی سینا نماینده سه تیپ مسلمانان بودند که دگرگونی های اسلام در طول تاریخ را نشان می دهند. ابوذر تربیت یافته اسلام خالص و حلاج تربیت یافته تصوف اسلامی و ابوعلی سینا تربیت یافته فلسفه اسلامی است (شریعتی، ۱۳۷۴: ۲۳).

۵. مدینه: در اسلام افزون بر چهار اصل پیشین باید مدینه را نیز بشناسیم. پیامبر در زمان حیات خود مدینه ای ساخت که نماد جامعه اسلامی بود و وحدت و مبارزه از ویژگی های بارز آن بود. شناخت مدینه فاضله پیامبر، راهنمایی است برای شناخت بینش اجتماعی و فلسفه سیاسی اسلام. مدینه پیامبر نمونه ای کوچک از اجتماع مسلمانان است که شکل طبقات، گروه ها، روابط فردی و جمعی، بنیادهای اجتماعی و حقوقی و همچنین، نقش عقیده و مذهب و حکومت در جامعه و رابطه حکومت و مردم و رابطه سیاست و دین و اقتصاد را بیان می کند (شریعتی، ۱۳۶۸: ۴۱۷).

علل انحطاط مسلمانان

شریعتی در علت یابی مسئله انحطاط مسلمانان به عامل انحراف از اسلام راستین اشاره می کند؛ اما انحراف از چه مسیری و از چه زمانی؟ در اینجا مفاهیم «حرکت» یا «نهضت» و «نظام» اهمیت ویژه ای می یابد. حرکت، با شعارهای ایدئال، پیروان خویش را پیش می برد تا به هدف برسند و پس از رسیدن به هدف و رسیدن به اوج قدرت، به دلیل کناررفتن موانع، حالت انقلابی خود را از دست می دهد و برای حفظ خود و سرکوب منتقدانش تلاش می کند. در این حالت، حرکت یا نهضت به نظام تبدیل می شود و دیگر نقد و مبارزه و تغییر در آن جایی ندارد؛ برای نمونه، مذهب زرتشت در دوره اشکانیان به قدرت دسترسی نداشت و ایمان زرتشتی بدون مقاومت در میان مردم نفوذ می کرد؛ اما در دوره ساسانیان که روحانیان زرتشتی در رأس قدرت قرار گرفتند و دین و سیاست و اقتصاد درهم آمیخت، ایمان از بین رفت و به قدرت تبدیل شد. در این دوران، مانی و مزدک و مسیحیت و در نهایت، اسلام در برابر زرتشت قیام کردند و مردم خسته از مذهب سیاسی شده با آغوشی باز اسلام را پذیرفتند. شریعتی دو دوره مجزا را برای تشیع برمی شمرد: دوره نهضت، پیش از صفویه و دوره نظام که از زمان صفویه آغاز شده است. تا پیش از به حکومت رسیدن صفویه، شیعیان در اقلیت بودند و اجازه اظهار عقیده نداشتند. در این دوران، وجدان شیعیان به شدت خدشه دار شد و نفرتی عمیق در وجودشان شعله کشید. صفویه با زیرکی تمام و با آگاهی از این وجدان مذهبی زخم خورده و همچنین، هویت ملی سرکوب شده، حکومت خود را بر دو اصل بنیان نهادند: مذهب تشیع و ملیت ایرانی. حکومت صفویه ابتدا نهضتی بود برای حق خواهی شیعه؛ اما پس از به قدرت رسیدن، به نظام تبدیل شد (شریعتی، ۱۳۷۷: ۳۷).

۱. تبدیل اسلام ایدئولوژیک به اسلام فرهنگ

ایدئولوژی پاسخگو و تفسیرکننده همه ابعاد حیات انسان است و به انسان می گوید چه باید کرد. دغدغه اصلی شریعتی احیای اسلام ایدئولوژیک است: «آنچه من آرزو دارم و در جستجوی آنم، بازگشت به اسلام به عنوان ایدئولوژی است و آنچه هم اکنون میان عوام و علما و مجامع مذهبی جدی است، اسلام به عنوان یک فرهنگ است. اسلام فرهنگ به معنی مجموعه علوم مسلمین در طول تاریخ تمدن اسلامی است که شامل اندوخته های ذهنی، فلسفی، کلامی، لغوی و تفسیری است که در مجموع، معارف اسلامی را می سازد و رشته های مخصوص دارد و راهش پرورش شاگرد و متخصص در این زمینه است. اما اسلام ایدئولوژیک به معنی تخصص فنی و علمی نیست؛ بلکه احساس مکتب به عنوان نوعی ایمان و عقیده است، نه مجموعه ای از علوم. اسلام، حرکت انسانی و تاریخی و فکری است، نه انباشته ای از اطلاعات. در نهایت، اسلام ایدئولوژیک، اسلام در ذهن روشنفکر است، نه اسلام به عنوان علوم قدیمه مذهبی در ذهن یک عالم» (شریعتی، ۱۳۷۵: ۷۱).

۲. تبدیل مذهب به هدف

مذهب راهی است که ما را از لجن به خدا می رساند؛ اما در ایران مذهب هدف است، نه راه. تبدیل شدن مذهب به هدف به این می ماند که مردم جاده ای را که به مقصدی منتهی می شود، به عنوان مقصد برگزینند؛ برای نمونه، در تشیع، مفهوم امام که باید راهی باشد برای رسیدن به مقصدی عالی، به هدفی برای پرستش تبدیل شده یا نماز که راه بندگی است، به محل اختلاف درباره حرکات و الفاظ و لهجه تبدیل شده است (شریعتی، ۱۳۷۵: ۴۷). اگر مذهبی زمینه پیشرفت مسلمانان را فراهم کرده، به این دلیل است که مسلمانان در آن نمانده اند و از آن عبور کرده اند و به مقصد عالی اسلام رسیده اند. همچنین، غیرمسلمانان ثابت کرده اند حرکت در مسیری اشتباه اما با تمرکز بر هدف، سودمندتر از سکون در مسیری درست است. یکی از پیامدهای جبران ناپذیر در جازدن در مسیر و دل بستن به راه، بی تفکری و جهل و خرافه است. جامعه برای پیشرفت، هم زمان به فکر و ایمان نیاز دارد. جامعه کنونی ما ایمان دارد؛ اما از تفکر بی بهره است و ایمان بدون فکر هم سرانجامی جز تعصب و جهل و خرافه ندارد (شریعتی، ۱۳۶۱: ۶). مصرف کالاهای فکری اقلیتی خاص و فراموش کردن هدف مذهب، پیش زمینه های انحراف از اسلام راستین بوده؛ زیرا بی فکری بزرگترین آفت هر اندیشه و مکتبی است.

۳. انقطاع تاریخی

بسیاری از تمدن های برجسته جهان که در فرهنگ و علم سرآمد بودند، امروزه افزون بر اینکه عزت و اقتدار و بخشی از قلمرو پیشین خود را از دست داده اند، با نابسامانی های اقتصادی و فرهنگی و سیاسی بسیاری هم دست و پنجه نرم می کنند. یکی از دلایل اصلی این انحطاط، انقطاع تاریخی در این تمدن هاست و این خطری است که بشر همیشه با آن

دست به گریبان است. جوامع همواره جنگ ها، پیروزی ها، شکست ها، ویرانی ها و انقلاب ها را فراموش می کنند و این فراموشی نتیجه ای جز جاهلیت ندارد. هر ملتی که به قله می رسد، اگر دچار قطع تاریخی شود، دوباره به دامنه باز می گردد و باید راه خود را از جاهلیت بیاغازد. برای نمونه، در قرن دوم و سوم، مسلمانان، بی سواد را در آندلس که بخشی از قلمروهای تمدن اسلامی بود، ریشه کن کردند؛ اما پس از مدتی تمدن اسلامی به وضعیتی دچار شد که در مرکز این تمدن فقط ۴۸ زن باسواد بودند و عده ای مدام در جامعه می گفتند پیامبر فرموده است: «به زنان فقط دو چیز بیاموزید: نخریسی و سوره نور». درحالی چنین آموزه ای را به پیامبر نسبت می دادند که در زمان پیامبر که بین یازده تا هفده نفر در آن منطقه باسواد بودند، دو تن از همسران پیامبر هم در این جمع اندک بودند (شریعتی، ۱۳۷۵: ۳۲۲). ملت ایران نیز هم اکنون به دلیل انقطاع تاریخی و فراموشی داشته های مذهبی و فرهنگی و علمی گذشته خود، احساس فقر می کند و برای غنی شدن، به جای بازگشت به داشته های خود به فرهنگ بیگانه چنگ می اندازد تا شاید از جهل خود ساخته رهایی یابد.

۴. کاهش یکپارچگی

در طول تاریخ، مذهب، نژاد، مرز و طبیعت موجب تفرقه بشر شده است. اسلام در قرن های اول ظهورش رابطه ای گسترده و تسامح گرایانه با مذاهب و ملل گوناگون داشت و از تعصب و تنگ نظری به دور بود. از سوی دیگر، هدف و مفاهیم اسلام یکپارچه و یکسو بود؛ اما با گذشت زمان از سویی ارتباط اسلام با دنیا ستیزه جویانه و متعصبانه شد و از سوی دیگر در هدف اصلی اسلام اختلاف به وجود آمد؛ به این معنا که وحدت رسالت قرآن از میان رفت و با تأکید بر جزئیات افزون بر خارج شدن عده ای از محدوده اسلام و ایجاد اختلاف میان مفسران و مذاهب گوناگون اسلامی، پیام اسلام نیز دچار چندگانگی شد (شریعتی، ۱۳۷۵: ۳۲۲) و به تعبیر زرین کوب، رنسانس از زمانی آغاز شد که تعصب در کلیسا از بین رفت و اسلام زمانی قدم در راه انحطاط نهاد که دچار تعصب شد و رابطه اش را با خارج قطع کرد و در درون، دچار تجزیه طلبی شد (زرین کوب، ۱۳۴۸: ۲۳).

۵. بی اعتنایی به زمانه

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد، ۱۱) خداوند هیچ جامعه ای را تغییر نمی دهد؛ مگر به اراده خودشان. یکی از دلایل اصلی دگرگون نشدن جامعه اسلامی همگام نبودن مسلمانان با زمانه خودشان است. حقیقت ثابت و تغییرناپذیر اسلام در هر دوره ای باید متناسب با ویژگی های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی و همچنین، نیازهای مردم آن زمانه هماهنگ شود. اگر ظرف، متناسب با نیازهای جامعه نو نشود، خود این ظرف رنگ و بوی تقدس می گیرد و پس از مدتی به سختی می توان آن را دگرگون ساخت. اما خطر بزرگ تر این است که به دلیل همراهی معنی و واقعیت جاوید با ظرفی کهنه شدنی با گذشت چند نسل تفاوت میان محتوا و ظرف از بین رود و ایمان با زبان یکی شود (شریعتی، ۱۳۶۲).

۵۶). اولین پیامد جاماندن محتوا از زبان، تبدیل شدن مذهب به سنت است و در مذهب سنتی فکر و عمل جایگاهی ندارد. پیامد دوم این ناهماهنگی، بیشتر گریبان جوانان را می گیرد. به دلیل مطابق نبودن محتوای اسلام با نیازها و ویژگی های زمانه، گروهی گمان می کنند محتوا و ظرف یکسان اند و از اسلام دل زده می شوند؛ زیرا این دین را پاسخ گوی پرسش ها و برطرف کننده نیازهای خود نمی بینند. توجه به زمان در اسلام شناسی نیز اهمیت ویژه ای دارد. برای شناخت هر مکتب به جای شناخت آن با معیارهای امروز، باید آن را با معیارهای زمانه خود سنجید.

۶. انحراف آموزه های اسلام

نمود عینی انحراف را که زائیده پنج عامل پیشین است، در انحراف مفاهیم و آموزه های اسلام می توان مشاهده کرد. بی گمان، تمایز اسلام منحرف شده با اسلام راستین در عمل مسلمانان رخ می نماید. شریعتی در سراسر آثارش به انحراف مفاهیم اشاره می کند؛ اما در کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی با تمرکز بر تشیع به صورت منسجم به این مبحث می پردازد. در بیان شریعتی تشیع علوی به معنی اسلام راستین و تشیع صفوی به معنی اسلام منحرف شده است. تشیع سه رکن دارد: ۱. مسئله ذهنی؛ ۲. مسئله بیانی؛ ۳. مسئله عملی. به اعتقاد عموم مردم کسی که با قلب و زبانش به اسلام اقرار کند، مؤمن است و کسی که به روح و معاد باور ندارد، کافر؛ اما برای مسلمان شدن و شیعه بودن پیروی از این سه اصل ضروری است. تشیع صفوی با پیوند حکومت و ملیت و تصوف در راه دوری از پیوند سه اصل تشیع گام برداشت (شریعتی، ۱۳۶۲: ۱۵۵). شیعه صفوی به دو رکن ذهنی و بیانی پایبند است؛ اما به دلیل انحراف مفاهیم، پای عملش می لنگد. شریعتی دوگانه هایی را برای تشیع علوی و صفوی بیان می کند که برای فهم منظور او از تفاوت این دو نوع تشیع بسیار راهگشاست: ۱. وصایت: در تشیع علوی وصیت حکومت پیامبر بر اساس لیاقت و علم و تقواست؛ اما در تشیع صفوی وصیت پیامبر بر مبنای قرابت خانوادگی است. ۲. امامت: امام در تشیع علوی تجسمی است عینی برای هدایت انسان؛ اما در تشیع صفوی تجسمی است ذهنی که تا حد خدا مقام او را بالا می برند و تنها کارکردش طلب شفاعت است. ۳. عصمت: در تشیع علوی عصمت یعنی دوری اکتسابی از خطا و گناه و نیز معیاری است برای مبارزه با ظلم و فساد؛ اما در تشیع صفوی عصمت به معنی دوری انتسابی از خطا و گناه بر اساس نوعی ویژگی ذاتی ویژه است که برای غیر از ائمه دست نیافتنی تلقی می شود و بدترین پیامد چنین نگاهی، ناکارآمدی الگوسازی از ائمه است. ۴. ولایت: در تشیع علوی، ولایت، دعوت به حقانیت اسلام همراه با آزادی و حق انتخاب است؛ اما در تشیع صفوی ولایت یعنی تحمیل اسلام بدون در نظر گرفتن حق آزادی و تلاش برای کشورگشایی.

۵. شفاعت: در تشیع علوی شفاعت راهی است برای کسب شایستگی نجات یافتن؛ اما در تشیع صفوی شفاعت راه فراری است از پیامدهای اعمال و توسل به خاک و ضریح و اشک به جای کسب شایستگی.
۶. اجتهاد: اجتهاد پایه علمی تشیع علوی و راهی برای نوآوری و تفکر برای تکامل دین است که در تشیع صفوی به شدت محدود شده و نتیجه ای جز رکود و جمود و نیز رد و طرد اندیشه نو ندارد.
۷. تقلید: در تشیع علوی تقلید رابطه ای است منطقی و علمی بین مقلد و مرجع در مسائل فنی؛ اما در تشیع صفوی، تقلید، پیروی کورکورانه مقلد از مرجع است.
۸. عدل: در تشیع علوی عدل مبنای تلاش برای برقراری عدالت در جامعه است؛ اما در تشیع صفوی عدالت به پاداش و جزای اخروی محدود است.
۹. دعا: در تشیع علوی دعا متنی است آگاهی بخش برای معراج روح؛ اما در تشیع صفوی جایگزین تلاش و راهی برای خاطر جمعی و امید واهی داشتن است.
۱۰. انتظار: در تشیع علوی انتظار به معنی تلاش برای اصلاح و مبارزه است و در تشیع صفوی بهانه ای است برای تسلیم شدن در برابر فساد با هدف زمینه سازی ظهور (شریعتی، ۱۳۷۷: ۲۵۸ تا ۲۶۱).

راه برون رفت از انحطاط

بازگشت به گذشته تنها راه برون رفت از انحطاطی است که گریبان مسلمانان را گرفته است: «ما برای شناخت خود باید به سرچشمه های قدیمیان رو کنیم؛ اما نه به عنوان تحقیق مستشرقانه و فاضلانه و متکلمانه؛ بلکه باید به عنوان روشنفکر به سراغ گذشته برویم تا گذشته را صمیمانه بشناسیم، عناصر گران بهایی را که در لای و لجن تاریخ فرورفته و گم شده است، صید کنیم و در عصر خودش مطرح کنیم» (شریعتی، ۱۳۷۵: ۱۹۶). آشکار است که بازگشت به گذشته به معنای تحجر نیست، بلکه به معنای استخراج سرمایه های فرهنگی و معنوی فراموش شده اسلام است و اهداف و ویژگی های مشخصی دارد:

۱. شناخت اسلام: لازمه شناخت اسلام بررسی های همه جانبه اسلام است. شریعتی در کتاب چه باید کرد؟ در راستای معرفی فعالیت های مؤسسه ارشاد درباره کانونی متشکل از گروه های پژوهشی سخن می گوید که پژوهشگران و متخصصان رشته های گوناگون در آن فعالیت می کنند و هدف آن ها شناخت همه جانبه اسلام است. این گروه های

تخصصی عبارت‌اند از: ۱. گروه اسلام‌شناسی؛ ۲. گروه فلسفه تاریخ و تاریخ اسلام؛ ۳. گروه فرهنگ و علوم انسانی؛ ۴. گروه علوم اجتماعی؛ ۵. گروه کشورهای اسلامی؛ ۶. گروه ادبیات و هنر (شریعتی، ۱۳۶۸: ۴۰۶).

۲. رجوع به منابع فرهنگی و معنوی گذشته: بسیاری از جوامعی که امروزه با فقر دست‌وپنجه نرم می‌کنند و از عقب‌ماندگی و جهل رنج می‌برند، از سرمایه‌های فرهنگی گرانمایه‌ای برخوردارند که در گذشته دفن شده‌اند. فراموشی این منابع افزون بر آفات خانمان‌سوز فقر فرهنگی، بالای خانمان‌برانداز فقر اقتصادی را هم در پی دارد و بازگشت و استفاده از این منابع بهره‌بردن از سرمایه‌هایی است که پیشینیان برای ما پس‌انداز کرده‌اند (شریعتی، ۱۳۶۸: ۲۹۷).

۳. همراه‌سازی اسلام با زمانه: یکی از زمینه‌های اصلی انحطاط مسلمانان چشم‌پوشیدن از زمانه است؛ بنابراین، مسلمانان، به‌ویژه علما و روشنفکران، در گام نخست باید اسلام را با توجه به موقعیت اجتماعی و فرهنگی زمان ظهورش بشناسند و در گام بعد، مذهب را متناسب با نیازها و ویژگی‌های زمانه خود، جامعه نوپوشانند. اصلاح مذهب یعنی نابودکردن عبث‌ها و زنده‌کردن یا زنده نگه‌داشتن روح و هدف اصلی آن (شریعتی، ۱۳۶۱: ۹۱). در گام سوم نیز روشنفکران که پل ارتباطی حقیقت به جامعه هستند، باید همه امکانات روز، همچون فناوری‌های اطلاعاتی و رسانه‌ای و انواع گوناگون هنرها را به کار گیرند تا حقیقت را به گوش و جان مردم بنشانند.

۴. انتقال حقیقت به مردم: روشنفکران مسئول اصلی انتقال حقیقت به مردم‌اند. روشنفکر باید بتواند حقیقت را به زبانی گیرا و گویا بیان کند و پیام‌آور آگاهی باشد. روشنفکران ما در جزیره‌ای متروک روزگار می‌گذرانند که مردم فقط می‌توانند آن را از دور ببینند و دستی برای آن‌ها تکان بدهند. چنین فاصله‌ای زائیده تحلیل‌های ناهمخوان روشنفکران با نیازهای مردم است و به همین دلیل هم مردم گمان می‌کنند او تحصیل کرده‌ای غرب‌زده است و فرسنگ‌ها با آن‌ها فاصله دارد. در نتیجه، روشنفکران در اولین گام باید میان خود و مردم پلی بزنند تا شناخت و ارتباطی دوسویه شکل بگیرد تا در گام بعد بتواند خودش پل ارتباطی بین مردم و حقیقت باشد (شریعتی، ۱۳۶۸: ۲۵۴).

۵. انقلاب دائمی بر اساس سه اصل اجتهاد، امر به معروف و نهی از منکر و نیز مهاجرت درونی و بیرونی: بر اساس جبر تاریخی صعود دائمی امکان‌ناپذیر است و گاهی فرهنگ‌ها در سرایشی می‌افتند. جامعه در حال زوال به انقلاب‌های پیاپی نیاز دارد تا بتواند زنده بماند و اجتهاد یکی از راه‌های انقلاب دائمی است. اجتهاد یعنی کوششی آزاد و همه‌جانبه برای شناخت اسلام. اجتهاد، تحول‌خواه و مترقی است و راه درمان رکود و انجماد اسلام در هر زمانه‌ای؛ زیرا به جای عقب‌ماندن از زمان، زمان را با خود پیش می‌برد (شریعتی، ۱۳۶۸: ۳۹۵). امر به معروف و نهی از منکر که نوعی انقلاب دائمی به حساب می‌آید، در اسلام راهی است برای حضور فعالانه همه مردم. امر به معروف و نهی از منکر به گونه‌ای که هدف قیام

امام حسین (ع) بود، برای پیشبرد هر جامعه‌ای ضروری است. مهاجرت یکی دیگر از راه‌های انقلاب دائمی است که دو صورت درونی و بیرونی دارد. مهاجرت درونی یعنی رهایی از آنچه هستیم به آنچه باید باشیم و حرکتی فردی و درونی است برای رسیدن به تکامل. صورت بیرونی مهاجرت حرکتی فردی یا گروهی است برای حفظ ایمان و محیاساختن موقعیت مبارزه و ترویج حق. پیامبر اسلام (ص) به همین منظور از مکه به مدینه مهاجرت کرد و بیش‌ترین دستاوردهای اسلام نیز در مدینه به ارمغان آمد و هر فرد و جامعه‌ای برای حفظ ایمان و برای مهیاساختن موقعیت مبارزه و ترویج حق باید مهاجرت کند. بنابراین، اهمیت اجتهاد در زمینه ایدئولوژی است، اهمیت امر به معروف و نهی از منکر در اصلاح روابط اجتماعی و اهمیت مهاجرت در تعیین سرنوشت قومی و ملی است (شریعتی، ۱۳۶۲: ۶۵).

عبور از مسیر بازگشت مستلزم همراهی روشنفکران است. مردم در برداشت نادرست از اسلام مسئولیتی ندارند؛ زیرا مسئولیت آگاهی‌رسانی و دفاع از حق و مبارزه با باطل بر عهده روشنفکر و عالم است. روشنفکر به وضعیت جامعه خود متناسب با زمان و مکانی که در آن زندگی می‌کند، آگاهی دارد، ناهنجاری‌ها و عقب‌ماندگی‌ها را می‌شناسد و با تلاش برای فهم این نابسامانی‌ها حقایق را برای مردم بیان می‌کند (شریعتی، ۱۳۶۸: ۲۵۵). در این تعریف از روشنفکر، روشنفکری هیچ ارتباط مستقیم یا معکوسی با میزان و نوع تحصیلات و شغل ندارد. فردی بی‌سواد یا عالمی دینی هم در صورت مسئولیت‌پذیری آگاهانه در برابر ناهنجاری‌های جامعه، روشنفکر است و باید رسالت روشنفکرانه‌اش را به انجام رساند. البته شریعتی مبتنی بر رسالتی که برای روشنفکران جامعه در نظر داشت، نقدهایی هم به عملکرد آن‌ها مطرح می‌کند:

۱. نشناختن اسلام: در دوران معاصر الگویی طرح کرده‌اند که بر اساس آن، روشنفکر باید دور از مذهب و مذهبی‌ها باشد. در جامعه‌ای مانند ایران که مذهب پیوندی ناگسستنی با فرهنگ مردم دارد، دوری روشنفکر از آن پیامدی جز شناخت ناکافی و اشتباه و بیان راهکارهای نامناسب برای حل مشکلات جامعه ندارد. این الگو باعث جدایی مردم و روشنفکر می‌شود؛ زیرا هر گروه به عقیده خود پایبندتر می‌شوند و فهم مشترک و فرصت پیوند برای اصلاح از دست می‌رود. روشنفکر جامعه اسلامی جدا از عقیده و ایمان شخصی باید اسلام‌شناس باشد و بداند انحطاط امروز مسلمانان برآمده از مذهب نیست؛ بلکه برآمده از فهم نادرست عموم مردم از مذهب است (شریعتی، ۱۳۶۸: ۲۸۶).

۲. بی‌توجهی به زمانه: روشنفکران ایرانی برای اصلاح و تغییر، چشم به روشنفکران قرن بیست و یکم اروپا دوخته‌اند. ما از نظر تاریخ تقویمی در قرن بیست و یکم زندگی می‌کنیم؛ اما جوامع مختلف از نظر فرهنگی و اجتماعی و سیاسی در قرن‌های گوناگون زندگی می‌کنند. در حال حاضر، برخی از جوامع هنوز وارد تاریخ نشده‌اند، برخی در قرون وسطی زندگی می‌کنند و برخی در قرن نهم. روشنفکر ایرانی باید قرن ایران را بیابد و سپس به روشنفکران قرن مشابه خود در اروپا نظر افکند.

وضعیت کنونی ما شبیه قرن سیزدهم و چهاردهم، یعنی اواخر قرون وسطی و اوایل قرون جدید است (شریعتی، ۱۳۳۶: ۱۶۷). رجوع به روشنفکران غرب به معنای تقلید کورکورانه از آن‌ها نیست که به فراموشی اصل خویش بینجامد. روشنفکر ایرانی باید شناختی مستشرقانه از جامعه خود به دست آورد، غرب و اندیشه‌های آن و مسیر پیشرفت آن را به‌خوبی بشناسد و سپس به تقلیدی آگاهانه دست بزند.

۳. شناخت نادرست تیپ فرهنگی جامعه: تیپ فرهنگی هر جامعه‌ای متفاوت است؛ برای نمونه، تیپ فرهنگی یونان، فلسفی است و رم، فرهنگی هنری و نظامی، چین صوفیانه و هند روحانی. روشنفکر جامعه اسلامی باید بداند تاریخ حوادث و زیربنای اخلاقی و فرهنگی جامعه‌اش اسلام است و تیپ فرهنگی جامعه او مذهبی و اسلامی. برخی از روشنفکران تیپ فرهنگی جامعه را نمی‌شناسند و در جوی غیر از جوی جامعه خود زندگی می‌کنند.

شریعتی در مسئولیت‌بخشی برای خروج از انحطاط روحانیان را نه عامل پیش‌رونده که عامل بازدارنده می‌داند. او به‌شدت به روحانیان می‌تازد و «آخوندیسم» را یکی از عوامل مسخ دین و رواج عوام‌زدگی می‌داند (شریعتی، ۱۳۷۴: ۴۰). در ذکر این انتقاد باید توجه کرد که شریعتی میان روحانی و عالم دینی تمایز قائل می‌شود. عالم دینی فرد باسواد و متخصصی است در زمینه دین که رابطه‌اش با دیگران آگاهی‌بخش و مانند رابطه روشنفکر و مردم است؛ اما روحانی اصطلاحی مسیحی است که تیپ آن تیپ برهمنان و مغان و موبدان در مذاهب دیگر است. این مقام‌ها یا ذاتی بوده‌اند یا موروثی که شایستگی آن‌ها بر مبنای تخصص و علم و تقوا نبوده است. رابطه روحانی با مردم نه به‌صورت «تعلیم»، بلکه «ارادت» و نه «تقلید فنی»، بلکه «تقلید فکری» است (شریعتی، ۱۳۳۶: ۱۹۵). عالم دینی حاضر به حضور در دستگاه قدرت و هم‌نشینی با پادشاه نیست؛ اما روحانیان طبقه‌ای رسمی را تشکیل داده‌اند که همراه همیشگی قدرت و سیاست بوده‌اند. رسمی شدن مقام آن‌ها و حضورشان در دستگاه حکومت پیامدی جز اختناق و جمود فکری ندارد؛ زیرا کسانی که بیش از این، وظیفه اصلی‌شان همراهی با مردم و مبارزه با ستم و ترویج آگاهی بوده است، اکنون برای حفظ قدرت باید با اجتهاد و ظلم‌ستیزی مبارزه و آن‌ها را سرکوب کنند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

شاید دوران طلایی اسلام هم‌زمان با حضور پیامبر اسلام و استقرار حیات دینی در اجتماع مسلمانان بوده است؛ اما تمدن اسلامی سال‌ها پس از وفات پیامبر به دلیل برقراری ارتباط با ملل و فرهنگ‌های گوناگون به بار نشست. تعامل با دیگر ملت‌ها موجب شد اسلام به مرتبه‌ای از عظمت برسد که تا قرن‌ها بتواند یک‌ه‌تاز فرهنگ و تمدن بشر باشد. اما تمدن اسلام نیز مانند بسیاری از تمدن‌های عظیم دیگر به دلایل گوناگون درونی و بیرونی در مسیر انحطاط قرار گرفت. انحطاط اسلام و نابسامانی‌های اجتماع مسلمانان در دهه‌های اخیر موضوع بررسی متفکران بسیاری بوده است. علی شریعتی از جمله

اندیشمندانی است که با تأکید بر عوامل درونی به بررسی انحطاط اسلام پرداخته است. هرچند شریعتی برای عوامل بیرونی مانند استعمار نیز اهمیت بسیار قائل بود؛ اما تأکیدش بر عوامل درونی است: «من معتقدم علت اصلی همه حوادث مثبت و منفی در تاریخ یا اجتماع را باید در درون جست؛ زیرا بیان هیچ عامل خارجی بدون در نظر گرفتن عوامل درونی نمی تواند در تغییر سرگذشت و سرنوشت جامعه ای علت شود. به این دلیل است که معتقدم ایران نه از اسکندر و نه از عرب؛ بلکه از هخامنشیان و ساسانیان و دستگاه موبدان شکست خورد و علت زوال تمدن و حیات اجتماعی ایران اسلامی قرن هفتم را نه در یورش مغول، بلکه باید در انحطاط بینش اسلامی و رواج تعصب مذهبی و زوال حس ملیت ایرانی و رکود و انحراف روح اسلامی جست» (شریعتی، ۱۳۷۲: ۵۹).

شریعتی در اولین گام برای بررسی علل انحطاط به شناخت و معرفی اسلام راستین می پردازد. او افزون بر تغذیه از تفکر مذهبی و سنتی با مکتب های فلسفی و اجتماعی غربی نیز آشنایی داشت و رهیافت او به دین متأثر از برخی از مکتب های فکری جامعه شناسی معاصر است (بروجردی، ۱۳۷۷: ۱۶۳). شریعتی برای شناخت اسلام به بررسی همه جانبه اسلام پرداخت و از آن رو که به اعتقادش رسالت قرآن انسان سازی و جامعه سازی است، تلاش کرد وجوه انسانی و اجتماعی قرآن را زنده کند. او که با تاریخ و محتوای سایر ادیان نیز آشنایی داشت، در مسیر شناخت اسلام از روش مقایسه بهره برد. او برای شناخت ادیان، بررسی چهار اصل و مقایسه این اصول در ادیان گوناگون را ضروری دانست: ۱. معبود یا خدا؛ ۲. پیامبر؛ ۳. کتاب؛ ۴. افراد تربیت شده در آن مکتب. این اصول در اسلام به ترتیب عبارت اند از الله، حضرت محمد (ص)، قرآن، اصحاب نمونه مانند ابوذر و اصل دیگری به نام مدینه که مختص اسلام است.

آنچه این اصول را به یکدیگر پیوند می دهد و بن مایه مشترک آنهاست، عبارت است از تسلیم در برابر یک قدرت یعنی خدا، آگاهی از وضع موجود، تلاش برای اثبات حق و برقراری عدالت های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی. شناخت و آگاهی از نابسامانی ها و ارائه راه حل و مبارزه برای اصلاح و تغییر اسلام راستین را به ایدئولوژی تبدیل کرده است و تلاش شریعتی برای احیای اسلام ایدئولوژیک است. به اعتقاد او آنچه باعث انحطاط تمدن اسلامی شده، انحراف از اسلام راستین است. دلایل این انحراف عبارت اند از: ۱. تبدیل اسلام ایدئولوژیک به اسلام فرهنگ؛ ۲. تبدیل مذهب به هدف؛ ۳. انقطاع تاریخی؛ ۴. کاهش یکپارچگی؛ ۵. بی اعتنایی به زمانه؛ ۶. انحراف آموزه های اسلام.

راه حل شریعتی برای خروج از این انحطاط «بازگشت» است. این بازگشت به معنی احیای خویشتن نژاد آریایی نیست. ورود اسلام به ایران تاریخ و فرهنگ را دچار چنان وقفه ای کرد که اکنون ملت ایران خویشتن نژادی را به عنوان خویشتن خود حساب نمی کند. منظور از بازگشت، رجوع به خویشتن اسلامی است (میرسپاسی، ۱۳۸۴: ۲۱۳). شریعتی برای حرکت در مسیر بازگشت پنج راهکار مطرح می کند: ۱. شناخت اسلام؛ ۲. رجوع به منابع فرهنگی و معنوی گذشته؛ ۳.

همراه سازی اسلام با زمانه؛ ۴. انتقال حقیقت به مردم؛ ۵. انقلاب دائمی بر اساس سه اصل اجتهاد، امر به معروف و نهی از منکر و نیز مهاجرت درونی و بیرونی. شریعتی بار این مسئولیت را در بردوش روشنفکران و عالمان دینی می گذارد. روشنفکر باید اسلام شناس باشد و از تیپ فرهنگی و زمانه اجتماعی جامعه آگاهی داشته باشد و عالم دینی باید فراتر از فقه و کلام گام بردارد و با ایجاد رابطه ای آگاهی بخش بین خود و مردم حق را آشکار سازد و علیه جهل و همچنین قدرتمندان انحصار طلب مبارزه کند. جنبه های انسانی و اجتماعی اسلام بیش از هر چیز دیگری برای شریعتی اهمیت داشت. به نظر او دلیل اینکه اعراب و ایرانیان و رومیان و... به اسلام ایمان آوردند، بلاغت قرآن یا مباحث فلسفی و علمی اسلام نبوده است؛ بلکه آزادی خواهی و عدالت طلبی اسلام است که عموم مردم را با خود همراه ساخته است (شریعتی، ۱۳۸۱: ۱۱). شریعتی با این رویکرد به اسلام می نگرد و همواره می کوشد اسلام را فراتر از مسائل فقهی و کلامی و فلسفی معرفی کند و در پی احیای رسالت اجتماعی اسلام است.

منابع

- بروجردی، مهرزاد، ۱۳۸۷، روشنفکران ایرانی و غرب؛ سرگذشت نافرجام بومی گرایی، ترجمه جمشید شیرازی، چ ۵، تهران: فروزان روز.
- رحمانیان، داریوش، ۱۳۸۲، «علت شناسی انحطاط و عقب ماندگی ایرانیان و مسلمانان از دیدگاه علی شریعتی»، فصل نامه علامه، دوره ۱، ش ۴، بهار ۱۳۸۲.
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۴۸، کارنامه اسلام، تهران: امیرکبیر.
- شریعتی، علی، ۱۳۵۸، جهان بینی توحیدی، گردآورنده حمیدرضا اسماعیلی، تهران: بنیاد شریعتی.
- شریعتی، علی، ۱۳۶۱، اسلام شناسی؛ درس های ارشاد، ج ۳، تهران: الهام.
- شریعتی، علی، ۱۳۶۱، تاریخ تمدن، ج ۲، تهران: آگاه.
- شریعتی، علی، ۱۳۶۲، اسلام شناسی؛ درس های ارشاد، ج ۲، تهران: قلم.
- شریعتی، علی، ۱۳۶۸، چه باید کرد؟، تهران: قلم.
- شریعتی، علی، ۱۳۶۹، زن، چ ۳، تهران: چاپخش.
- شریعتی، علی، ۱۳۷۰، تاریخ تمدن، ج ۱، تهران: قلم.
- شریعتی، علی، ۱۳۷۰، روش شناخت اسلام، تهران: چاپخش.
- شریعتی، علی، ۱۳۷۲، آثار گونه گون، بخش اول، تهران: آگاه.
- شریعتی، علی، ۱۳۷۴، بازشناسی هویت ایرانی اسلامی، تهران: الهام، چ ۴.
- شریعتی، علی، ۱۳۷۵، اسلام شناسی؛ درس های ارشاد، ج ۲، تهران: قلم، چ ۳.
- شریعتی، علی، ۱۳۷۷، تشیع علوی و تشیع صفوی، تهران: چاپخش.
- شریعتی، علی، ۱۳۸۱، تاریخ و شناخت ادیان، جلد ۱، تهران: شرکت سهامی انتشار، چ ۸.
- کلبادی، محمدصادق، سیدحسن نبوی، رضا عظیمی، «بررسی علل انحطاط و عقب ماندگی جامعه ایران: مطالعه تطبیقی آرای علی شریعتی و عبدلکریم سروش»،
- میرسپاسی، علی، ۱۳۸۴، تأملی در مدرنیته ایرانی؛ بحثی درباره گفتمان های روشنفکری و سیاست مدرنیزاسیون در ایران، ترجمه جلال توکلیان، تهران: طرح نو.